خلاصه ادله مانعین اعتبار رؤیت قبل از زوال

صفحه نهم جزوه بودیم. فرمودند:

> **الثالث: الأخبار الدالّة على المنع من الصوم و الإفطار بالتظنّي، و النهي عن إدخال الشكّ في اليقين، كصحيحة محمّد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السّلام، قال:«إذا رأيتم الهلال فصوموا و إذا رأيتموه فأفطروا، و ليس بالرأي و لا بالتظنّي» [1]**

مرحوم سید برای قول مشهور که مقابل قول ایشان است، هفت دلیل ردیف کرده‌اند. شاید مرحوم وحید هشت دلیل را فرموده بودند. نکته آن را عرض کردم. روایتی بود که مرحوم وحید برای خودشان آورده‌اند و مرحوم سید آن روایت را برای خودشان آورده‌اند. لذا تفاوت شماره شده است. علی ای حال این هفت دلیلی که سید به‌عنوان دلیل قول مشهور می‌گویند به ترتیب: اصل، کتاب، روایات نهی از عمل به ظن است و چهارم خصوص روایات رؤیت است. پنجم روایاتی است که می‌گویند بعد از ظهر نگاه کن اگر ابر بود خُب فردا را روزه بگیر اما اگر هوا صاف بود «اصبح مفطرا». اطلاق این دسته از روایات، رؤیت قبل از زوال را نفی می‌کند و می‌گوید اگر بعد از ظهر نگاه کردی و هوا صاف بود، فردا صبح بخور. نه این‌که صبر کنی تا قبل از زوال ببینی ای نه. این پنجمین دلیل برای قول مشهور است. یعنی وقتی هوا صاف بود اصبح مفطرا. معلوم می‌شود رؤیت قبل از زوال فایده‌ای ندارد. این هم دلیل پنجم بود. دو دلیل ششم و هفتم اختصاصی است. یعنی به‌طور صریح دارد رؤیت قبل از زوال را نفی می‌کند. لذا مرحوم سید در این پنج دلیل اول –اصل و کتاب و نهی از عمل به ظن و رؤیت و اطلاق اصبح مفطرا- کی جواب های فقاهتی می‌دهند. اما دلیل ششم و هفتم روایات خاصی است که می‌گوید رؤیت قبل از زوال و رؤیت در نهار فایده‌ای ندارد. لذا سید در جواب از آن دو، به تلاش مضاعفی مشغول می‌شوند. تضعیف سند می‌کنند، اضطراب متن را می‌آورند تا این‌که از دست دلیل ششم و هفتم راحت شوند. چون دلیل ششم و هفتم به خصوصه رؤیت قبل از زوال را نفی می‌کند. بنابراین این ترتیب پنج دلیل اول است. ایشان به این ترتیب اینها را نقل کرده‌اند تا بعداً تک‌تک جواب بدهند.

در دلیل سوم، اخبار نهی از عمل به ظن را می‌آورند. این‌که به ظن عمل نکنید. معنای این چیست؟ تقریرش چیست؟

«و من المعلوم أنّ الرؤية قبل الزوال لا يوجب العلم بكون الهلال لليلة السابقة»؛ دیدن هلال، قبل از زوال عمل به ظنی است. چرا؟ چون حال که دیدیم نمی‌توانیم قسم بخوریم دیشب هم هلال داشتیم. شاید بین راه هلال از تحت‌الشعاع خارج شده. این اصل استدلال روایات بخش سوم است.

معنای ظنّ‌ا عنایت به آیه «إنّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً»

دیروز صحبت در «لیس بالرای و لا بالتظنی» بود. آقایان مطالب خوبی فرمودند. عده‌ای هم مطالب خوبی ارسال کردید. نکته این بود که آیا در رأی تخطئه هست یا نیست؟ رأی یعنی یک چیزی که غلط است یا درست است؟ یکی هم این است که خود ظن هم به این صورت هست یا نیست؟

در مورد ظن چند سال پیش بحث‌هایی داشتیم. یک روایت شریفه به نظرم در کافی بود؛ الآن هم می‌خواستم مرور کنم تا حاضر الذهن باشم نشد. اصالت حرمت عمل به ظن معروف است. دلیل هایی را برای آن می‌آوردند؛ «إنّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً»[2] جایی که راجع به اصالت حرمت عمل به ظن بحث بود، من در کتابی ندیده بودم ولی یک مساله شخصی بود که با روایتی در لسان امام باقر علیه‌السلام برخورد کردم. تا من نحو سیاق عبارت حضرت را ندیدم، ذهنم سراغ این رفت که گاهی ظن در لسان دلیل می‌آید ولو طرفی که با او صحبت می‌کنند و می‌گویند تو ظان هستی، او قاطع است و خودش شکی ندارد، اصلاً از موضع قدرت و صد در صدی به میدان آمده، اما متکلم و مخاطب او می‌گوید این اوهام است. اوهام است، نه یعنی تو قاطع نیستی، بلکه با کلمه ظن می‌خواهد مفاد حرف او را تخطئه کند و لو او قاطع باشد. از آن روایت برای ذهن من فتح بابی شد. به سائر ادله‌ای که مشهور برای حرمت عمل به ظن آورده‌اند برگشتم و دیدم آن ادله هم خیلی موافق با این است. مثلاً بعضی از جاهایش را ملاحظه کنید؛ لسان آیه شریفه را ببینید؛ «إنّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً»، و حال اینکه ما در اصول می‌گوییم ظن یعنی بالای پنجاه درصد است! به ظنی که به‌معنای بالای پنجاه درصد است، چطور بگوییم «لایغنی من الحق شیئا»؟! این دو با هم چطور جور در می‌آیند؟!

به‌خصوص در مبانی مختلف اصولیین؛ کسانی که می‌گویند شارع فرموده این ظن خاص را طریق قرار داده‌ام، حجت، خُب این دلیل حاکم ای وارد چطور می‌خواهد با آن محکوم و مورد جمع شود؟! لسانش قابل جمع نیست. آن می‌گوید «لایغنی من الحق شیئا»، دلیل وارد می‌گوید «جعلته یغنی من الحق». چرا عرض می‌کنم که اینها جور نیستند؟ چون لسان «لایغنی من الحق شیئا» لسان تعبد نیست. دارد با آنها محاجه می‌کند. اگر لسان تعبد بود می‌گویی یک جا ما متعبد کردند که «لایغنی من الحق شیئا». یک جا هم می‌گویند خود من که تعبدا به تو گفتم «لایغنی من الحق شیئا»، در این مورد ظن خاص می‌گویم «یغنی من الحق»! اگر تعبد بود درست است. اما لسان آیات «لایغنی» تعبد نیست. دارد با مخالفین خودش محاجه می‌کند. وقتی لسان تعبد نیست معلوم می‌شود این «لایغنی من الحق شیئا» منظوری دارد که خود او بر نمی گردد تعبدا بگوید «جعلته یغنی من الحق». این جعل نمی‌شود. جعل تکوینی با تعبد جور در نمی‌آید. حال نمی‌دانم اینطور چیزی را فرموده‌اند و در کلمات هست یا نه؟ یعنی ادله «جعلته حقا، جعلته طریقا» اصلاً با لسان آن ادله‌ای که برای حرمت عمل به ظن آورده‌اند، این توافق لسانی را ندارد. نمی‌تواند حاکم و وارد بر آنها باشد. خُب طولش ندهم؛ این مطلبی در جای خودش بود. من از حدیث شریفی این مطلب را فهمیدم. کاملاً معلوم بود که مخاطب امام علیه‌السلام قاطع بود اما حضرت گفتند این ظنون شما است. خُب من که قاطع هستم، چه ظنی؟! می‌گویند نه، وقتی ظنون می‌گویم یعنی من متکلم می‌خواهم حکم بکنم؛ حکم قطعی به اینکه تو داری خیال می‌کنی. مفاد حرف تو را ابطال می‌کنم ولو خودت ادعای قطع داری. بنابراین ظن به‌معنای اوهام است و به‌معنای امر باطل است، نه به‌معنای حالت قطع ای ظن. «یغنی من الحق شیئا» با اینجا خیلی مناسبت دارد. حرف‌های شما اوهام است. اوهامی که سر سوزنی در آنها حق نیست. ببینید چقدر خوب است! نه اینکه شما هفتاد درصد بگویید.

---

[1] رؤیت هلال، ج۳، ص: ۱۹۷۸

[2] ۳۶ سونی

بازبینی #1
ایجاد شده 6 آوریل 2026 13:07:16 توسط ... .
به روزرسانی شده 6 آوریل 2026 13:37:51 توسط ... .